

دگرگون کردن همه چیز



فراخوانی آنارشیستی

از جنگ زدن
به گذشته
ها دست
بردار.



crimethinc.com

برای دگرگون کردن همه چیز - هر جا که هستی شروع کن.

اگر می توانستید چیزی را تغییر دهید آن چیز چه بود؟

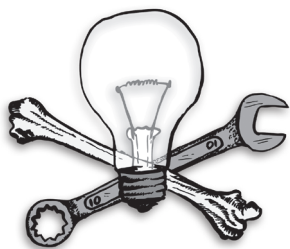
آیا باقی عمر خود را به تعطیلات می رفتید؟
آیا جلوی سوخت های فسیلی را می گرفتید که محیط زیست را آلوده نکنند؟

آیا خواستار جایگزینی سیاستمداران فعلی با افرادی معتمد و سالم بودید؟

بی شک هیچ چیز غیر واقعی تر از این نیست که همه چیز را مثل قبل رها کنیم در حالی که انتظار نتیجه ای متفاوت را داریم. همه تلاش های فردی ما در جهت کسب منافع و عواطف، بازتابی از وخامت اوضاع دنیای امروز اند. می شود تمام عمر را صرف فرونشاندن این شعله ها که از هر کجا زبانه می کشند کرد. اما باید دانست که این شعله ها همه از یک جا بر می خیزند. هیچ نسخه و راه حل موضعی ای برای این مشکل وجود ندارد بلکه باید همه چیز را از نو بیاندیشیم بر اساس منطقی نو.

برای دگرگون کردن همه چیز - هر جا که هستی شروع کن

زمانی که از نقاط مشترک میان تمام موسسات مختلف واهرم های اعمال زور و سازوکارهای سلطه آگاه شویم بدیهی خواهد بود که مبارزات و حرکت های فردی ما به پیدایش جنبشی می انجامد که بسیار بزرگ تر و قدرتمند تر از تک تک ما خواهد بود. حرکتی و ارتباطی که ما را پیش از پیش به یکدیگر نزدیک خواهد کرد و زمانی که به مثابه این حس مشترک به یکدیگر پیوندیم می توانیم همه چیز را تغییر دهیم. نه تنها قادر خواهیم بود به مبارزات مان شکل دیگری بدهیم بلکه می توانیم روش هایمان و ظرفیت لذت بردن و تعریف خود را از معنا و مفهوم زندگی دگرگون کنیم. اولین قدمی که باید در احقاق این اهداف و پیدا کردن یکدیگر برداریم این است که بر اساس منطقی متفاوت عمل کنیم.



اول با تعیین سرنوشت خود

طراح و ارایه کننده این پروژه سی دبل یو سی شبکه ای متشکل از دگرانديشانی مشتاق از سراسر جهان می باشد. شما می توانید در سایت نمونه های دیگر فعالیت های ما را در قالب کتاب، فیلم، فایل صوتی و گزارش های دست اول از قیام های مردمی در نقاط مختلف جهان دنبال کنید. کار تهیه و گردآوری متن حاضر با اهتمام و کوشش همقطاران ما در پنج قاره جهان میسر گردیده و چاپ این اثر با مساعدت و پشتیبانی صدها داوطلب به سرانجام رسیده تا هم اکنون در دسترس شما قرار بگیرد. شما می توانید نسخه دیجیتالی و ویدیویی که به همت «ساب مدیا تی وی» تهیه شده و بسیاری منابع دیگر را در سایت پیدا کنید. شما همچنین می توانید در این سایت در قبال پرداخت تنها هزینه پست نسخه های کاغذی بیشتری از اثر حاضر را سفارش دهید.

ترجمه از کلاه استودیو - تهران



آنارشی آن زمانی است که برقراری نظم با اعمال زور همراه نباشد. آنارشی آزادی است و روند بازآفرینی پیوسته خود و روابطمان قلمداد می شود هرپدیده ای همچون یک جنگل بارانی، جمع دوستان و حتی اندامان که مدام در حال احیای خود است یک هارمونی آنارشیستی است که استمرارش مستلزم تغییرات پیوسته می باشد. از طرفی دیگر، اعمال کنترل از بالا به پایین تنها از طریق اجبار و ایجاد قید و بند میسر خواهد بود. به عنوان نمونه می توان به موارد زیر اشاره کرد: اجبار دانش آموزان به پذیرش نظم و انضباط با گذراندن زمانی در اتاق های تنبیه در دبیرستان یا به کارگیری سموم و مواد شیمیایی در مزارع به منظور حفظ محصولات کشاورزی ای که دارای ساختار ژنتیکی اصلاح شده هستند

همگی این نمونه ها استیلای شکننده یک ابرقدرت را تداعی می کنند. آنارشی به این معناست که هر کسی حق داشته باشد مختار عمل کند هیچ قانون، دولت و قدرت تصمیم گیرنده ای بر نیازها و امیال انسان های حقیقی ارجحیت ندارد. انسان ها باید بتوانند آزادانه و بر اساس رضایتی متقابل روابط خود را شکل داده و به طور مستقل عمل کنند. آنارشیسم یک طرح، نگرشی متعصبانه و یا سیستم نیست که همچون دموکراسی چنانچه همه چیز طبق برنامه پیش رود درست عمل کند. همچنین باید گفت که هدفی نیست که همچون کمونیسم در آینده ای نامعلوم به تحقق پیوندد بلکه یک شیوه ای از کنش و واکنش است که ما باید در لحظه به کار بیندیم. در رابطه با هر سیستمی از ارزش ها و عملکردها ما باید همیشه این سوال را مطرح کنیم: چگونه قدرت در این سیستم توزیع شده؟ آنارشیست ها با هر نوعی از هیرارشی مخالفند: هر نظامی که سبب انباشت قدرت در دست عده ای محدود شود، هر مکانیسمی که ما را از استعدادهای نهانی خود دور کند.

آنارشیسم با هر سیستم بسته ای مخالف است ما باید بتوانیم آزادانه از ناشناخته های دنیای بیرون و آشفتگی های درون خود لذت ببریم.

شبح فریبنده رهایی هنوز دنیا را در تسخیر خود دارد. به ما وعده تعیین کامل سرنوشت خود داده شده است.

همه قوانین در جوامع بشری به آن بشارت داده اند. اگر حق تعیین سرنوشت خودتان را داشتید، همین الان چه می کردید؟

فکر کنید اگر می توانستید همه چیز را خودتان تعیین کنید. دوستانتان، روابطتان و تجاری که می توانستید کسب کنید. همه راه هایی که به زندگی تان معنی می بخشید. زمانی که متولد شدید انگار که هیچ محدودیتی در دستیابی به امکانات در آینده وجود نداشت. شما چهره ای از امکان ناب بودید.

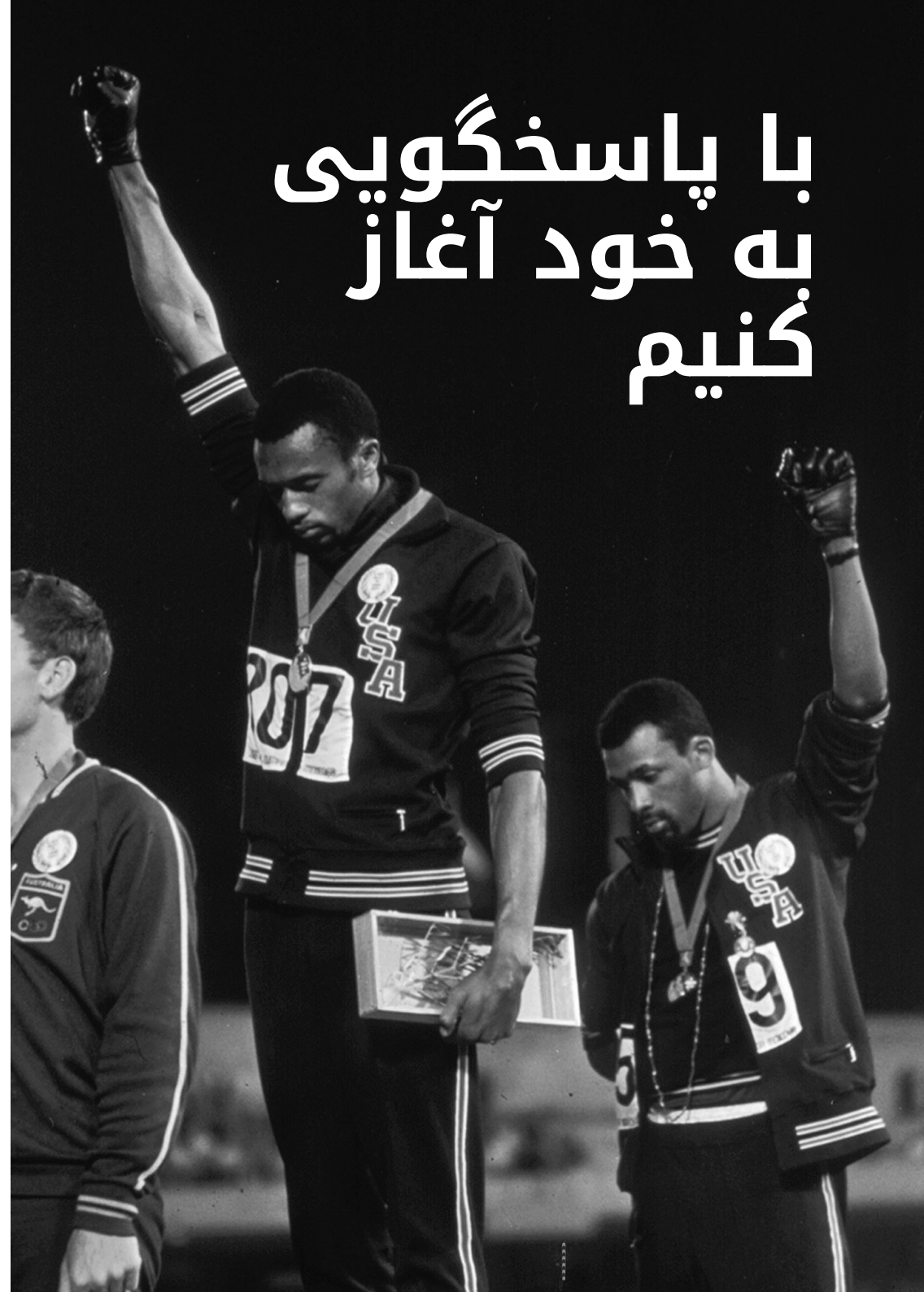
معمولا بشر هیچ گاه این رویا را کنار نمی گذارد. تنها در لحظاتی انگشت شمار مثل لحظه عاشق شدن یا در سفری به نقطه ای دور یا چیزی شبیه به این است که این احساس شمع رویایی به ما دست می دهد که زندگی چه زیبا می توانست باشد؟

چقدر در محیط پیرامونتان تاثیر دارید؟ اوقات تان را چگونه می گذرانید؟

موسساتی که شما را بر اساس میزان گوش به فرمان بودنتان ارزیابی می کنند، اقتصادی که شما را بر اساس میزان سود رسانی تان طبقه بندی می کند، ارتش هایی که از هر راهی سعی می کنند به ما بقبولانند که بهترین راه مفید واقع شدن همانا پشتیبانی از آن هاست و ... آیا اینان می گذارند که شما زندگی خودتان را داشته باشید؟ حقیقت پنهان این است که همه ما حق کامل تعیین سرنوشت مان را داریم. نه از آن روی که دولت ها آن را به ما اعطا کرده اند بل از آن روی که حتی قوی ترین دولت ها و نیروهای تمامیت طلب دنیا هم نمی توانند آن را از ما سلب کنند. اما مشکل اینجاست که از لحظه ای که در جهت خواست خود قدم بر می داریم کلنجار میان ما و همه این موسسات که مثلا وظیفه حفاظت از این آزادی را دارند شروع می شود.

با پاسخگویی به خود آغاز کنیم

هر گونه نظامی می تواند از دیدگاه نظام حاکم به عنوان مصداق جرم تلقی شود. جنایتی که آن را به طور کامل از بین خواهد برد و سپس نظم جدید جای قبلی را گرفته و به عنوان نظامی مشروع از سوی مردم پذیرفته می شود. جنایت اساسی ایالت متحده امریکا زمانی بود که ضد پادشاه انگلیس قیام کرد و ثمره جرمی که امروز مرتکب می شویم جامعه ای است که در آینده شکل خواهد گرفت- اگر ما بتوانیم از این نظام گذر کنیم - خواهیم توانست از قوانین و سازو کارهای امروزی رهایی یابیم. مقوله جرم هر آنچه را که - چه خوب و یا چه بد - در مرز بندی های جامعه نمی گنجد، در بر می گیرد. هر سیستمی مملو از تمامی آن چیزهایی است که نمی توان تحت کنترل قرار داده یا به کار بست. هر نظامی حامل بذرهاى نابودی خود است. هیچ چیزی ابدی نیست و این در مورد تمامی امپراتوری ها و تمدن ها صدق می کند. ولی سوال در این است که جایگزین این نظام حاکم چه خواهد بود؟ آیا ما می توانیم نظامی را متصور شویم که مبتنی بر تقسیم بندی های حاضر نباشد: تقسیم بندی هایی همچون مشروع و غیر مشروع، قانون و جنایت، حاکمان و رعیت و... آخرین جرم چه خواهد بود؟



آخرین جنایت

مدیران و مالیات بگیران خیلی دوست دارند از حس مسولیت پذیری و وظیفه شناسی صحبت کنند. اما سوال اینجاست که اگر قرار باشد ما به واقع مسولیت پذیر و وظیفه شناس باشیم، لزوماً باید از دستورات آن‌ها پیروی کنیم؟ تاریخ نشان داده که اطاعت، زبان‌های بیشتری به ما زده است تا سرپیچی. انبار مهمات ارتش‌ها را نگاه کنید. این‌ها شواهد روشن و حاضر ترس از دیگران در دنیای ما هستند. اگر می‌خواهید اطمینان پیدا کنید که با جنگ - نسل‌کشی یا فشار مواجه نمی‌شوید هرگز اطلاعات نکنید. نه تنها در زندگی بلکه در مورد ارزش‌هایتان نیز همین‌گونه باشید. این همه فرمانده و کتاب‌های قانون از شما سرسپردگی بی‌چون و چررا می‌خواهند.

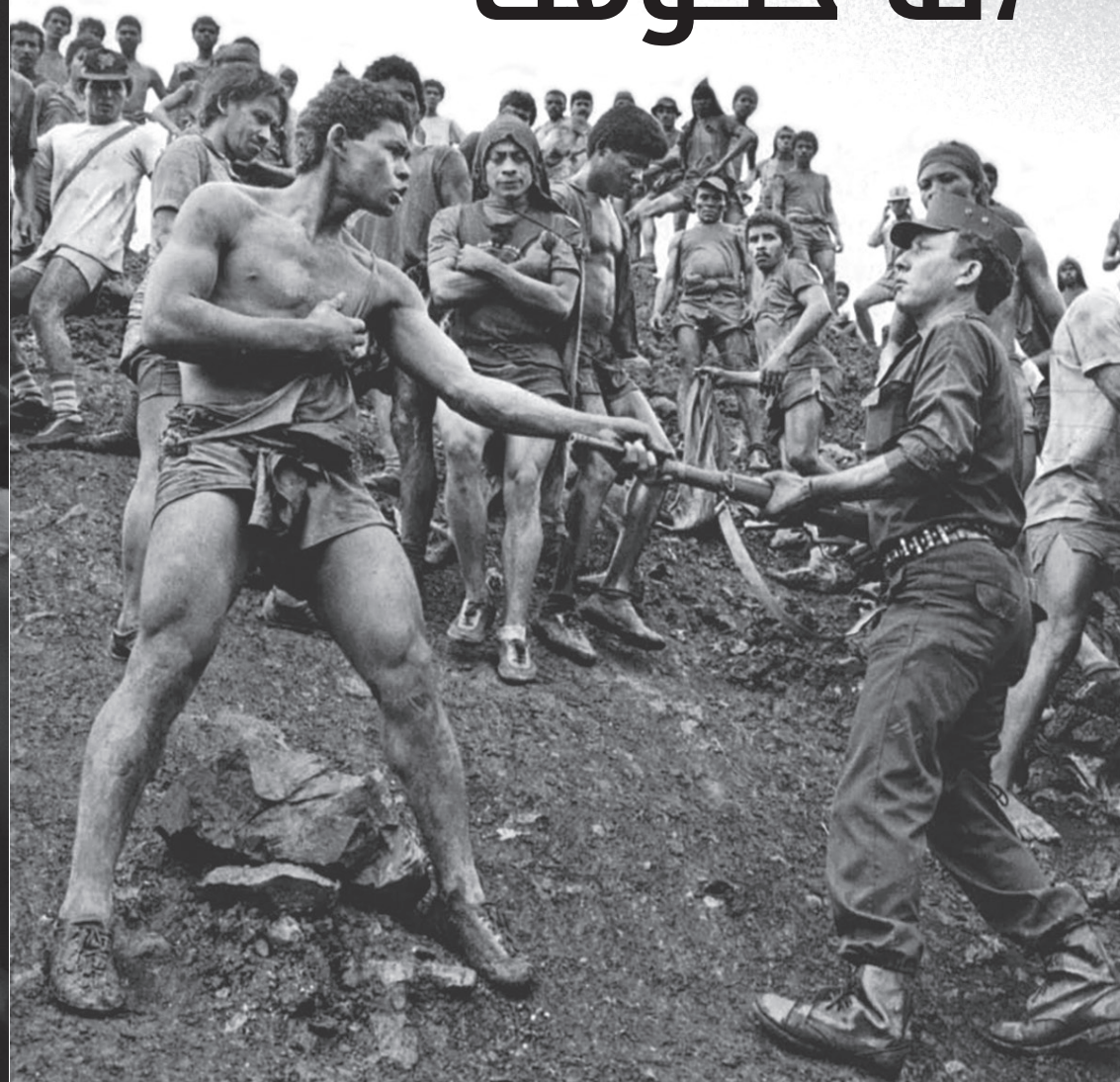
اگر هم بخواهید مسولیت تصمیم‌هایتان را برگردن یک خدا یا باور بگذارید، چگونه و از کجا انتخابش می‌کنید؟ چه قبول داشته باشید چه نه! در همین قدم اول این شماست که تصمیم می‌گیرید کدام یک را انتخاب کنید. معمولاً مردم دم‌دستی‌ترین یا آشنا‌ترین را انتخاب می‌کنند. در هر حال مسول بودن ما در برابر این باورها و انتخاب‌ها غیر قابل انکار است. حتی اگر به جای فرماندهان یا فرمان‌ها به خودمان پاسخگو باشیم، باز چالشی یا کشمکشی را پیش رو داریم. اما دست کم آن موقع می‌دانیم که در جهت باور و اعتقاد خودمان است که قدم بر میداریم و نه در جهت اطاعت از فرمان یا راه‌عده‌ای دیگر.



به جای پاسخگویی به بروکراسی، مامی توانیم از نیازهای حقیقی بشریت آغاز کنیم و به جای سو استفاده از یک دیگر می توانیم در پی منافع جمعی باشیم.

بدترین کابوس یک فرد پست و رذل تصور جامعه ای بدون حقوق مالکیت است زیرا بدون چنین قوانینی او می تواند احترامی که شایستگیش را دارد به دست آورد. در نبود پول، ارزش انسان ها مبتنی بر همدلی و همراهیشان با هموعان خود خواهد بود نه به خاطر کسب آن از طریق رشوه. در نبود نفع شخصی، هر تلاشی خود عین پاداش خواهد بود و در نتیجه هیچ انگیزه ای برای انجام کاری ویرانگر و بی معنا وجود نخواهد داشت. مفاهیمی همچون عشق، همدمی و سخاوتمندی که از اهمیت خاصی برخوردارند به راحتی در دسترس همگان هستند اما امروز برای نابودیشان سپاهی از پلیس یا ماموران اموال و دارایی و غیره اجیر شده اند.

با جستجوی قدرت شروع کنیم نه حکومت



کارگرانی که کار را به انجام می‌رسانند، قدرت دارند. کارفرمایانی که به آنها دستورات را دیکته می‌کنند، سردمداران حکومت. اجاره‌نشینانی که چراغ خانه‌ها را روشن نگاه می‌دارند، قدرت دارند. ملاکانی که نامشان بر سند ملک خودنمایی می‌کند صاحبان حکومت. رودخانه قدرت دارد، ساختن سد مستلزم کسب اجازه از حکومت است. قدرت به خودی خود سرکوب‌گر نیست. بسیاری از گونه‌های قدرت می‌توانند رهایی بخش باشند همچون قدرت مراقبت و توجه به کسانی که دوست‌شان دارید، قدرت دفاع از خود و حل و فصل اختلافات، قدرت اجرای طب سوزنی و یا قدرت بندبازی. این‌ها راه‌هایی است برای پرورش قابلیت‌هایتان که اسباب آزادی دیگران را هم فراهم می‌آورند. هر کسی که در جهت شکوفایی غایت استعدادهای خود گام بردارد هدیه‌ای به دیگری پیشکش می‌کند. صاحبان حکومت بر عکس قدرت را از افراد می‌ستانند. این گفته اینجا مصداق دارد که هر آنچه را که از دیگری بستانی، روزی از تو ستانده خواهد شد. مکانیسم حکومت همیشه از بالا به پایین عمل می‌کند:

سربازان از ژنرال‌ها اطاعت می‌کنند و آنها باید به رئیس جمهور پاسخگو باشند.

و او هم مشروعیتش را از قانون اساسی کسب می‌کند.

کشیش به اسقف پاسخگو است و اسقف به پاپ و او هم به کتاب مقدس که مشروعیتش را از خدا می‌گیرد.

کارمندان باید به کارفرمای خود پاسخگو باشند و او هم باید در خدمت ارباب رجوع باشد که صاحبان ثروت اند.

افسران پلیس مجریان احکامی‌اند که به امضای دادرسان درآمده‌اند و آنها هم مشروعیت خود را از قانون می‌گیرند.

مردانگی، سفیدپوستی و تملک... در راس این هرم‌ها هیچ مستبدی به چشم نمی‌خورد. این‌ها همه ساختارهای اجتماعی‌اند. ارواحی که انسان‌ها را تسخیر کرده‌اند.

در چنین جوامعی قدرت و حکومت آنچنان در هم تنیده‌اند که نمی‌توان آنها را به راحتی از هم تمیز داد.

ما تنها در ازای فرمانبرداری بی‌چون و چرا قادر به کسب قدرت خواهیم بود. در حالی که قدرت بدون آزادی پوچ و بی‌اساس است.



با پی ریزی روابط مبتنی بر اعتماد متقابل آغاز کنیم

شالوده نظام سرمایه داری مبتنی بر حقوق مالکیت است. ساختار اجتماعی دیگری که از پادشاهان و اشراف زاده گان به ما رسیده است. املاک امروزه با سرعت بیشتری بین افراد دست به دست می شود ولی مفهوم اصلی آن همچون قبل است. ایده حق مالکیت اعمال خشونت برای تقویت نابرابرای های ساختگی در جهت دسترسی به منابع را به امری عادی و مشروع بدل کرده است.

برخی افراد تصور می کنند که مالکیت می تواند بدون حکومت وجود داشته باشد اما باید گفت که قوانین مالکیت در نبود یک قدرت متمرکز مرکزی بی معنا خواهند بود. مادامی که یک حکومت مرکزی وجود داشته باشد ما نمی توانیم مالکان حقیقی اموال خود باشیم. پولی را که ما به دست می آوریم از سوی حکومت ضرب شده و مشمول مالیات و تورم می شود. نام وسیله نقلیه ما در اداره حمل و نقل ثبت می شود. خانه هایمان از آن ما نیستند بلکه به بانک تعلق دارند که برای خریدشان به ما وام می دهند و حتی اگر صاحب خانه خود هم باشیم حق حکومت برای استفاده از اموال خصوصی در جهت استفاده عمومی می تواند هر زمانی این حق را از ما سلب کنند.

برای حفاظت از چیزهایی که برایمان اهمیت دارند چه کاری از دستمان ساخته است؟ دولت ها تنها به موجب آنچه از ما می ستانند پا بر جا هستند. آنها همواره بیشتر از آنچه در اختیارمان قرار می دهند، از ما می گیرند. بازار به ما برای سرکیسه کردن هم دیگر پاداش می دهد. تنها تضمین حقیقی در بطن روابط ما نهفته است: اگر بخواهیم نسبت به امنیت خود اطمینان پیدا کنیم، نیاز به ایجاد شبکه های کمک رسانی متقابل برای دفاع از خود داریم. در نبود قوانین مربوط به مالکیت و واحد پول، ارتباط ما با چیزها بر مبنای روابط میان خودمان معنا پیدا خواهد کرد اما امروزه این رابطه کاملاً بر عکس است: روابط مان بر اساس ارتباط مان با چیزهای موجود در پیرامونمان است. دوری گزیدن از مسایل مربوط به حق مالکیت به معنای از دست دادن اموالمان نیست بلکه به این معناست که هیچ مامور مالیاتی و یا سقوط ارزش سهام نمی تواند دارایی هایمان را از ما بستانند.



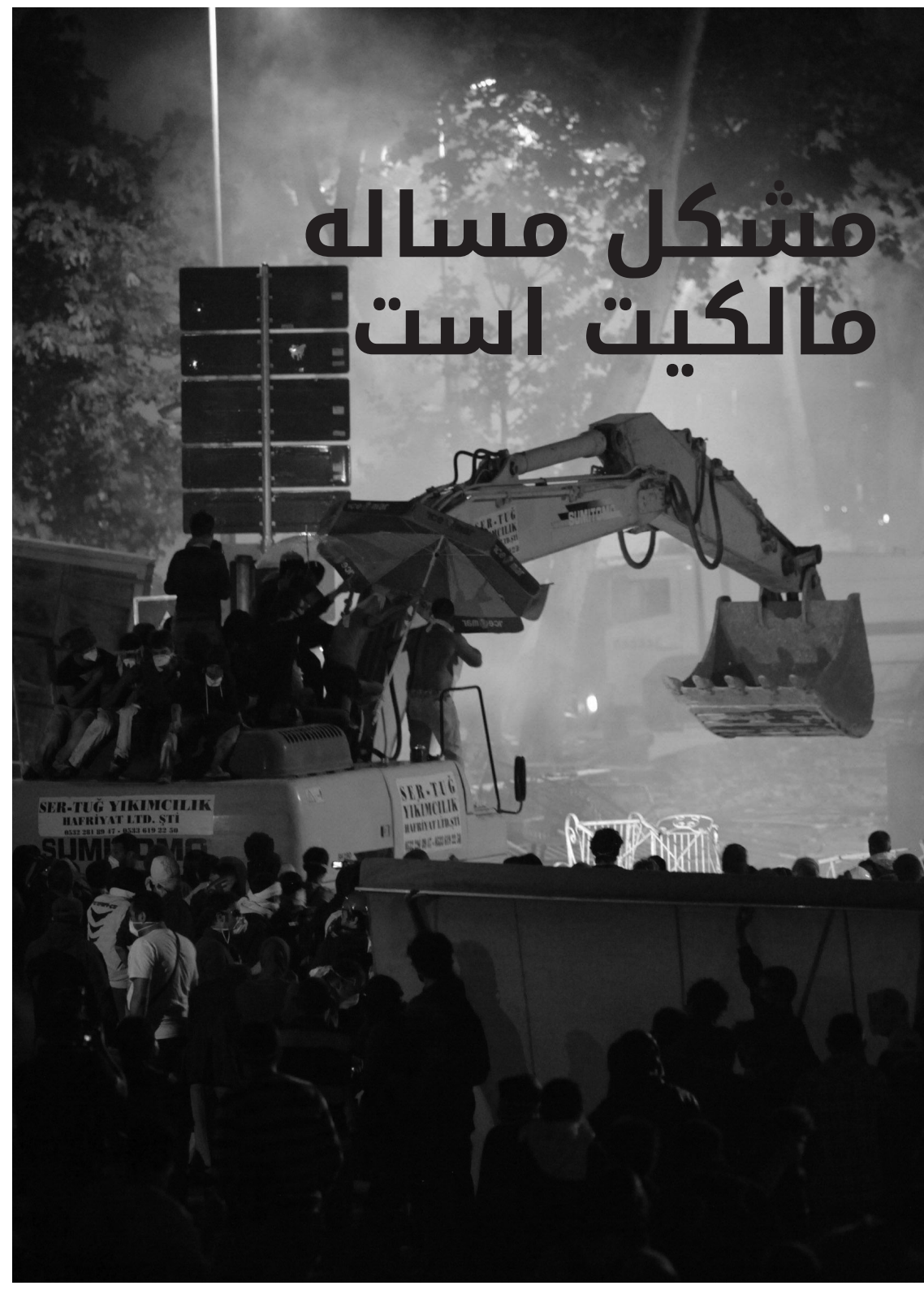
مشکل مساله مالکیت است

بر خلاف حکومت، اعتماد قدرت را به کسانی می دهد که ایجادش می کنند نه آنانی که دریافتش می کنند. کسی که از اعتماد دیگری برخوردار است نیازمند حکومت نیست.

کسی که سزاوار اعتماد کردن نیست چرا باید در راس امور باشد؟ و حال ما به چه کسی بیش از سیاستمداران، مدیران اجرایی و پلیس بی اعتمادیم؟

در نبود نابرابری قدرت که از سوی حکومت بر ما تحمیل شده، افراد برای حل مشکلات و جلب اعتماد متقابل انگیزه دارند. هیرارشی این انگیزه را از بین می برد و اسباب سرکوب گری را در اختیار صاحبان حکومت قرار می دهد.

در بهترین حالت، روابط استوار بر دوستی میان افراد همسان می تواند راه حل نهایی باشد. زیرا که افراد با در نظر گیری حقوق فردی می توانند همدیگر را حمایت کرده و یا به چالش بکشند. این می تواند معیار بسیار خوبی برای ارزیابی روابطمان باشد. به دور از قید و بندهایی همچون مسائل مربوط به شهروند قانونی و غیرقانونی بودن، تملک و بدهی، سلسله مراتب قدرت و نظامی که ما را به زانو درآورده ما می توانیم دگرباره روابطمان را بر پایه اصولی همچون یاری به یک دیگر و مشارکت بسازیم.



با آشتی فرد با کل آغاز کنیم

پول بهترین اهرم برای ایجاد نابرابری محسوب می شود و از آن جایی که موجودیتی انتزاعی دارد می تواند نماینده و بیانگر هر چیزی باشد. پول پدیده ای جهانی است و تمامی افراد در سراسر جهان، حتی اگر وجه اشتراکی با هم نداشته باشند، آن را به عنوان حقیقتی انکار ناپذیر قبول دارند. پول هویتی مجزا ندارد و بر خلاف امتیازات موروثی می تواند از فردی به فرد دیگر برسد. پول هویتی سیال دارد. هر چه ایجاد تغییر در مراتب یک ساختار هیرارشی آسان تر باشد، دوام و ثبات آن بیشتر خواهد بود. بسیاری از افرادی که علیه یک نظام دیکتاتوری قیام می کنند، به آسانی برده بازار شده و تسلطش را با آغوش باز می پذیرند. زمانی که تمامی ارزش ها در یک وسیله جمع شوند، حتی لحظات برگشت ناپذیر زندگی ما از معنا تهی شده و تبدیل به یک سری نشانه در امارهای انتزاعی قدرت می شود. هر آن چه ارزش مالی نداشته باشد به گوشه رانده می شود. زندگی مبدل به ملغمه ای در راستای کسب منفعت بیشتر می شود. یکی بر ضد همه. بفروش یا فروخته شو.

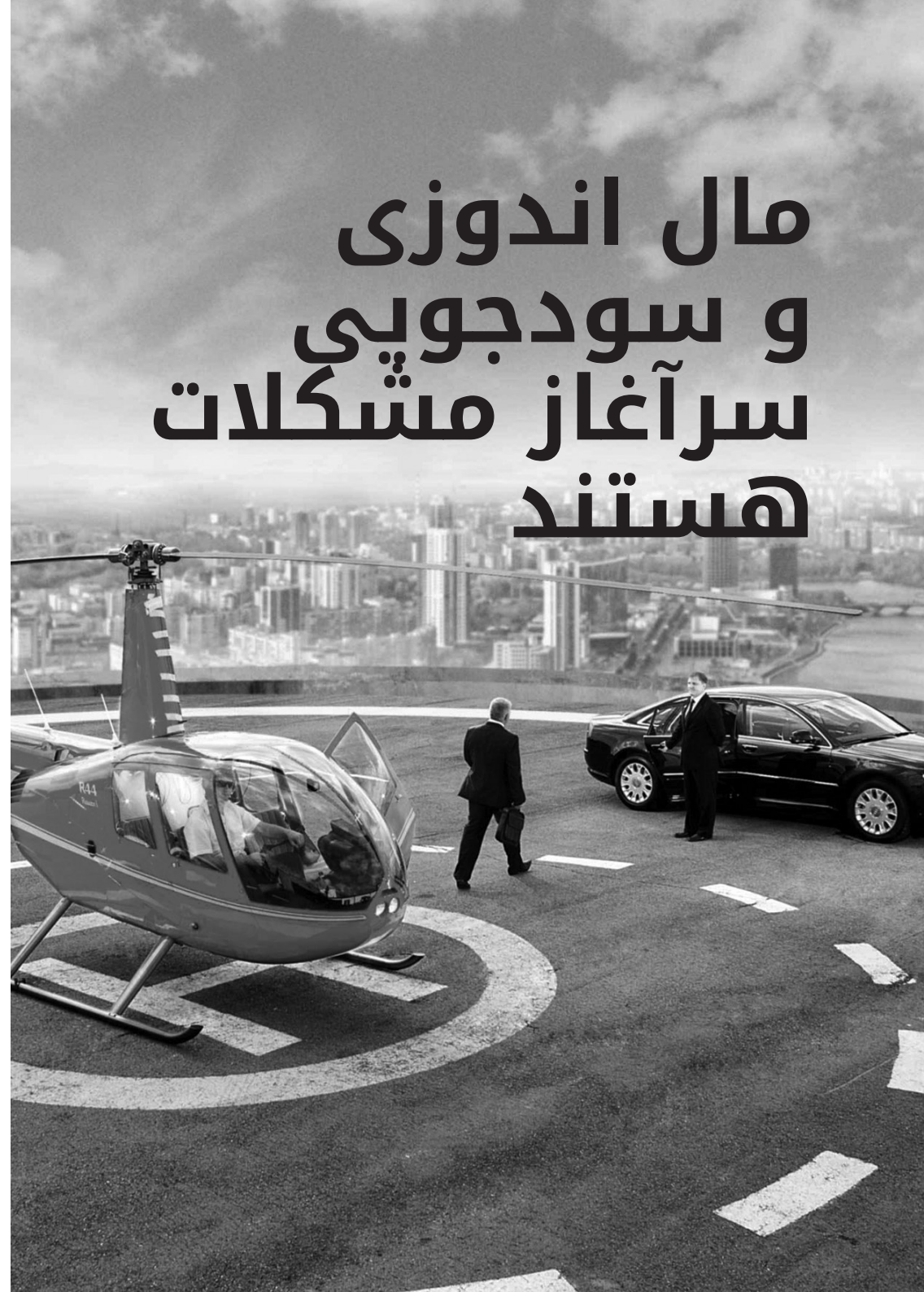
در جامعه کنونی روابط مبتنی بر کسب منفعت شخصی است: این به معنای کنترل و تسلط بیشتر بر منابع موجود در اجتماع است. در چنین جامعه ای افراد نمی توانند به طور همزمان و یکسان نفع ببرند و برای این که فرد به سودی برسد، فرد یا عده ای دیگر محکوم به نابودی و شکستند. زمانی که سرمایه داران از کار کارکنان خود به سودی دست می یابند، این بدان معناست که هر چه کارمندان بیشتر کار کنند شکاف بین آنها و کارفرمایان شان عمیق تر می شود.

سیستمی که مبتنی بر سود مالی باشد با همان سرعتی که سبب انباشت ثروت می شود، به فقر هم می انجامد. فشار موجود در چنین رقابتی از هر سیستم دیگری سریع تر به نوب آوری منتهی می شود و در کنار آن اختلافات بیشتری را هم سبب می شود. جایی که پلیس های اسب سوار برای سرکوب افراد پیاده به کار گرفته می شوند، بمب گذاران انتحاری بر مردم بی سر پناه و رانندگان در خیابان ها می تازند و چون همه افراد در ازای به انجام رساندن کارها به دنبال کسب منفعت شخصی خود هستند تمامی این کوشش ها و زحمات به فاجعه می انجامد به طور مثال پدیده گرمایش زمین از جمله یکی از این فجایا به شمار می آید که حتی مقتدرترین سرمایه داران هم از توقفش عاجزند در حقیقت نظام سرمایه داری در پی پاداش دادن به مدیران و متصدیان امور نیست بلکه به دنبال آن است که چگونه می تواند بیشترین بهره را از چنین بحران هایی ببرد.



مال اندوزی و سودجویی سراغاز مشکلات هستند

نقطه پایان حقوق یک فرد سراغاز حقوق فردی دیگر است. بر اساس این منطق هر چه تعداد افراد بیشتر باشد آزادی کمتری وجود خواهد داشت. ولی باید دانست که آزادی حباب کوچکی نیست که تنها در برگیرنده حقوق فردی باشد. وجه تمایز میان ما آدم ها خیلی به آسانی قابل تمیز نیست. شور، اشتیاق و یاس همانند خمیازه کشیدن و خندیدن مسری هستند. ما آمیزه ای هستیم از کلیشه هایی که به زبان می آوریم، ترانه هایی که زیر لب زمزمه می کنیم و خلق و خویی که در نشست و برخاست با دوستانمان در ما پدیدار می شوند. وقتی من نوعی رانندگی می کنم، هوایی را که تو تنفس می کنی آلوده می کنم و وقتی دیگری از کودهای شیمیایی استفاده می کند منابع آب آشامیدنی همگانی را می آلود. روشی که فقط مورد قبول یک عده باشد همیشه به ضرر عده ای دیگر است. اما وقتی افرادی یافت می شوند که این سیستم را به چالش بکشند، آن زمان شما هم می توانید باری دیگر در مورد حقوق و حقیقت خود وارد گفتگو بشوید. بدین صورت سراغاز آزادی من و تو و نقطه پایانش یکسان خواهد بود و ما دیگر موجوداتی از هم گسسته و مجرد نیستیم. اندام ما متشکل از هزاران گونه مختلف از موجوداتی است که در همزیستی کامل با هم زندگی می کنند، به جای این که همچون دژهایی مستحکم و غیر قابل نفوذ عمل کنند، فرایند هایی همیشه در جریانند که نه تنها مواد مغذی، بلکه میکروب ها را هم پیوسته جابه جا می کنند. ما با هزاران گونه دیگر بر روی کره زمین همزیستی می کنیم مزارع ذرت، هوایی را که ما تنفس می کنیم استنشاق می کنند. یک گله گرگ و یا یک دسته قورباغه که اوایشان شباهنگام طنین انداز می شود، هر یک به مثابه موجودی اند که همچو اندام ما در همزیستی کامل با یکدیگر زندگی می کنند. ما در خلاء زندگی نمی کنیم که تنها با تکیه بر قوه تعقل و خود مختار عمل کنیم، بلکه امواج کیهانی در درون ما موج می زنند. از آن جایی که زبان تنها وجه اشتراک ما به شمار می آید،





آن را در برقراری ارتباط به کار می بندیم.
در مورد ایده ها و امیالمان هم همین گونه است:
ما می توانیم آن ها را به فعلیت در آوریم زیرا از ما بزرگ ترند.
تک تک ما ازهرج و مرج نیروهای متضاد موجودیت پیدا کرده
ایم. نیروهایی که فرای زمان و مکان وجود دارند. و ما آن ها
را در رویارویی با افراد مختلف به گونه ای متفاوت به کار می
بندیم.

آزادی با حق مالکیت و تملک سنخیتی ندارد. آزادی یک ارتباط
است. آزادی متضمن مصونیت در برابر جهان خارج نیست بلکه
به معنای شبکه در هم تنیده ای از ارتباطات است که فرصت های
جدیدی را به دست می دهد. این بدان معنا نیست که ما باید در
پی توافق باشیم. توافق و کشمکش می توانند اسباب سربلندی
ما شوند، البته در صورتی که هیچ قدرت متمرکزی ای این امکان
را نداشته باشد که به نفع خود توافقی را رقم بزند و یا کشمکشی
را به نبرد قدرت بدل کند که در آن هر آن کس که قدرت بیشتری
دارد برنده نهایی باشد. به جای تبدیل دنیا به املاک و قطعه زمین
های کوچک شخصی بیاییم به نحوی بهینه از برقراری ارتباطات
انسانی بهره ببریم.



بیشتری پیدا می کنند.

شاید این به خوبی بیانگر این مساله باشد که چگونه بسط دموکراسی در جهان با توزیع نابرابری قدرت و منابع طبیعی منطبق است. هیچ نظام دولتی دیگری نمی توانست منجر به تثبیت چنین وضعیتی ناپایدار و متزلزلی شود.

زمانی که قدرت در دست عده ای خاص متمرکز شود افراد تسلط بر سرنوشت و بقا خود به ناچار باید به قلمرو دیگری تعرض کنند. نزاع بر سر استقلال طلبی به کشمکش های سیاسی و بازی قدرت بدل شده. به بطور نمونه می شود به جنگ های داخلی در میان ملت های پسااستعماری اشاره کرد، ملتی که قبل وقوع این جنگ ها در صلح و آرامش در کنار یکدیگر زندگی می کردند. آنانی که در راس قدرت هستند تنها می توانند با ایجاد تفرقه و نزاع همیشگی در میان ملت های خود و ایجاد جنگ در میان دیگر ملت ها دوام یابند. گارد ملی از عراق خارج شد تا در اوکلند مردم را سرکوب کند.

هر جایی که هیرارشی وجود داشته باشد همیشه به نفع آنهایی که در راس هرم قرار دارند عمل می کند تا اینکه قدرت همواره در دست عده ای خاص باقی بماند. ایجاد ایستگاه های بازرسی و برقراری نظم و ثبات بیشتر همه به خاطر مهار ما و داوم و بقای خود این نظام هاست. تنها راه اعمال فشار بر دولت بدون افتادن در دام این بازی ایجاد شبکه های ارتباطی افقی خواهد بود که بتوانند مستقلانه عمل کنند. با این وجود اگر ما آن قدر قدرت داشته باشیم که بتوانیم حکومت ها را بر آن داریم که ما را جدی بگیرند، آنگاه خواهیم توانست بدون وجود آنها مشکلات خود را از میان برداریم. دستیابی به آزادی تنها از طریق خود آزادی میسر خواهد بود. ما برای قدرتمند بودن نیاز به آزمودن راه های متعددی داریم نه این که تنها به کوره راهی دل خوش کنیم و به جای این که تنها به یک نوع مشروعیت بسنده کنیم، باید راه را برای روایت های دیگری هم باز بگذاریم در ازای اجبار و قهر که به طور ذاتی در بطن همه دولت ها وجود دارد، ما نیازمند شیوه هایی متفکرانه برای حفاظت از خود و ایجاد خود مختاری هستیم تا بتوانیم خود را از چنگ این به اصطلاح حاکمان برهانیم.

بیاییم با آزادی آرمان ها آغاز کنیم

دولت ها از حقوق سخن می رانند ولی آنها تنها می توانند آزادی ها را سلب کنند. ایده حق و حقوق اشاره بر یک قدرت مرکزی دارد که مسول اهدا و پاسداری از این حقوق است. با این حال نباید فراموش کنیم که هر آن چه را که دولت قادر به تضمینش هست، قدرت ستاندنش را هم داراست. دادن اختیار تام به دولت ها برای حل و فصل مشکلات تنها منجر به پیدایش معضلات بیشتر می شود. دولت ها به خودی خود قدرتمند نیستند بلکه این قدرت ما است که آنها به کار می بندند. در ازای تسلیم قدرت مان به دولت ها، می توانیم آن را چه بسا به شیوه ای موثر تر از سازو کار های پیچیده واسطه ها (دولت ها) به کار گیریم.

حتی آزادیبخش ترین دولت های دموکرات هم همانند دولت های مستبد و خودکامه بر یک اصل استوارند و آن تمرکز قدرت و مشروعیت دادن به تشکیلاتی است که در صدد انحصاری کردن قدرت سرکوب گری و توسل به زور است. اهمیتی ندارد که کارکنان و مامورانی که چرخ های سازمان های دولتی را به حرکت در می آورند خدمتگزاران یک پادشاه، رییس جمهور و یا هر کسی باشند که نامش از جعبه های رای بیرون می آید. قوانین، کاغذ بازی و پلیس خیلی زودتر از دموکراسی وجود داشته اند و از اینرو کارکردشان در نظامی دموکراتیک و دیکتاتوریکسان است اما تنها تفاوتش این است که در اولی ما این ساز و کارها را از آن خود می دانیم چون با رای خود تعیین می کنیم که چه کسی در مسند امور قرار گیرد، حتی اگر این قوانین بر ضد ما به کار گرفته شوند.

نظام های دیکتاتوری ذاتا آسیب پذیر و متزلزل اند: در چنین حکومت هایی متصدیان امور دست به هر کاری می توانند بزنند. از قتل عام و زندانی کردن افراد گرفته تا شستشوی مغزی چندین و چند نسل؛ در نتیجه فرزندان همین نظام ها برای مقابله با این سازو کارهای خصمانه و وحشیانه از نو به پا خواسته و در صدد بازپس گیری آزادی از دسته رفته شان بر می آیند و این کشمکش چرخه ای بی پایان خواهد بود. نظامی که در ابتدا وعده اعمال رای اکثریت را به افراد می دهد و به این وسیله افراد را به بهانه پشتیبانی از ساز و کاری دیگر گرد هم می آورد، دگر باره آنها را در مقابل هم قرار می دهد. هر چه افراد بر این باور باشند که تاثیر و نفوذ بیشتری در این موسسات سرکوب گرو قهری دولتی دارند آنها محبوبیت



مشکل اصلی وجود دولت ها است

در چنین جامعه ای علایقمان دیگر از آن ما نیست بلکه متاثر از تبلیغاتی است که سعی دارند توجه ما را همواره بر بازار متمرکز کرده و ما را به سوی مصرف گرایی هر چه بیشتر سوق می دهد. به صدقه سری شیوه های مدرن تلقین و اغوای عموم، می توان گفت که افراد از عملکرد خود و این شیوه زندگی کاملاً خرسند هستند، سبک زندگی ای که در نهایت به تیره بختی آن ها می انجامد. ما در پنجه مصیبت هایمان که نتیجه امیال مان است گرفتار شده ایم. برای تجربه آزادی واقعی ما باید در پی شیوه ای در جهت خنثی سازی مکانیسم هایی که مولد چنین امیالی هستند باشیم. رهایی به معنای تحقق بخشیدن به امیال و آرزوهای لحظه ای و کنونی مان نیست بلکه باید با درکی جامع و درست تر از امکانات موجود، توانایی تغییر امیالمان را در مسیر حقایقی که می خواهیم رقم بزنیم داشته باشیم. به عبارتی دیگر باید از لذت هایی همچون سرکوب گری، قدرت و تملک طلبی دوری کرده و در پی لذت هایی باشیم که ما را از نظام های فرمانبرداری و رقابت طلبی می رهند اگر بتوانیم خود را از غبضه این نظام های حاکم بر زندگی مان برهانیم آن گاه می توانیم طعم واقعی تغییر امیال مان را بچشیم.



با طغیان سرآغاز فصلی نو را رقم بزنیم

رهبری یک ناهنجاری و آشفتگی اجتماعی به شمار می آید و این بدان دلیل است که اکثر بازیگران این عرصه فاقد ابتکار عمل و نگاهی انتقادی نسبت به اقدامات خود هستند. مادامی که ما ساز و کار یک جامعه را فقط مبتنی بر عملکرد عده ای خاص نه روابط میان افراد بدانیم همواره نیازمند رهبر و مفتش خواهیم بود. رهبران خوب به همان اندازه رهبران بد خطرناک هستند و این بدان خاطر است که تمامی ویژگی های ستودنی شان تنها به مشروعیت و محکم شدن جایگاهشان می انجامد. زمانی که پلیس در محل تظاهرات حضور پیدا می کند اولین سوالی که مطرح می کند این است که «اینجا چه کسی مسول است؟» این معنایش این نیست که وجود عنصر رهبری در اقدامات جمعی ضروری است بلکه این به این خاطر است که وجود چنین عنصری خود عامل آسیب پذیری است. فاتحان اسپانیایی هم اولین باری که قدم بر خاک امریکا (جهان به اصطلاح نوین) گذاشتند همین سوال را مطرح کردند چنانچه جواب سوال شان را تا به حال گرفته بودند دیگر نیاز نبود که قرن ها وقت خود را صرف سرکوب ملت ها کنند. مادامی که فردی به نام رهبر و راهنما وجود داشته باشد فرد دیگر می تواند به نیابت از او سخن رانده و یا که فرد دیگری جای او را اشغال کرده و یا حتی می تواند گروگان گرفته شود. در ایدال ترین حالتش رهبران می توانند همانند پاشنه آشیل عمل کرده و در بدترین حالتش باز با توجه به نوع رهبرش، این راهنمایان می توانند سبب پیدایش حرص و طمع قدرت طلبی و همان ساختارهای سرکوب گر پیشین در جناح مخالف خود شوند. راه حل این است که هر کسی کارها را خود به دست گرفته و بی نیاز از پیشرو به گونه ای مستقل عمل کند.



این رهبران هستند که مشکلات را می آفرینند

افراد متعصب معمولاً یک گروه خاص را باعث و بانی مشکلی سازمان یافته قلمداد می کنند. یهودیان را مسبب نظام سرمایه داری مبتنی بر منفعت شخصی، مهاجران را مسبب رکود اقتصادی و به همین منوال، سیاستمداران را سبب وجود فساد در عرصه سیاست می دانند. غافل از این که مشکل اصلی خود این نظام های اجتماعی هستند. فرقی نمی کند چه کسی زمام امور را در دست داشته باشد نتیجه همواره یکسان خواهد بود. همان نابرابری های قدرت و همان رسوایی ها. مشکل بر سر آن نیست که این نظام ها درست عمل نمی کنند بلکه ماهیتشان این است. دشمن اصلی ما انسان ها نیستند بلکه سازمان و عادت هایی هستند که ما را نسبت به خود و هم نوعانمان بیگانه می سازند نزاع های ما بیشتر ریشه در درون ما دارند تا اینکه از بیرون نشأت بگیرند. همان گسل هایی که در تمدن ما به چشم می خوردند در دوستی ها و در درون قلب های ما نیز وجود دارند این کشمکش میانی افراد نیست بلکه نزاعی است که ریشه در تفاوت های فرهنگی و سبک های متفاوت زندگی هایمان دارد زمانی که ما از قبول نقش های غالبان سر باز می زنیم این گسست ها بیشتر شده و دیگران را بر این می دارند که فاصله شان را با ما حفظ کنند. بهترین راه شاید این باشد که سلطه طلبی را کاملاً از میان برداریم، نه اینکه فکر کنیم با ایجاد تغییراتی بنیادی و انجام اصلاحات در این نظام می توانیم اوضاع حاکم را سروسامان ببخشیم. هدف ما از برپایی اعتراضات این نیست که حمایتان را از حاکمی جدید نشان دهیم و یا این که خواستار قوانین دست و پا گیر بیشتر باشیم بلکه می خواهیم بگوییم که ما با تکیه بر نقاط قوت مان به طور مستقل عمل کنیم و از این طریق می خواهیم دیگران را هم بر آن داریم که به همین نحو عمل کنند و سعی داریم که دست مراکز اعمال قدرت را از تسلط بر زندگی هایمان کوتاه کنیم این به معنای جنگ افروزی (یا اعلام جنگ میان دو قطب نظامی) نیست بلکه هدف پرهیز از



شما زمانی قدرت دارید که بدانید چگونه باید آن را به کار ببندید. تنها زمانی به درک حقیقی از علایق تان دست پیدا می کنید که بدانید چگونه بر اساس شان عمل کنید. هنگامی که تمامی تلاش هایمان برای تاثیرگذاری و اعمال نفوذ باید تنها با تکیه بر میانجی گری نمایندگانمان و یا از کانال تشریفات سازمانی به ثمر بنشیند، ما با یکدیگر بیگانه تر و از توانایی های و قابلیت های درونی مان دور خواهیم شد. هر جنبه چنین سازو کاری که ما به دوام و ثمر بخشی اش امید بسته ایم، طی زمان به صورت پدیده ای غریب و نا آشنا نمود پیدا می کند که موجودیت ما را به مخاطره می اندازد. سیاستمداران که همواره ما را ناامید می کنند تنها به ما یاد آور می شوند که چه بهای سنگینی را پرداخته ایم و تا به چه اندازه از حقوق خود را به آنها تسلیم کرده ایم. خشونت پلیس پیامد تاریک عدم تمایل ما به مسولیت پذیری در قبال آن چه در پیرامونمان به وقوع می پیوندد است. در عصر فناوری که هر فردی تنها در صدد بهتر کردن تصویر بیرونی خود است، شهرت جنبه ای ظاهری پیدا کرده و این مشکل مثل خوره به جان بشر افتاده است. اگر ما از یکدیگر جدا نمی افتادیم که برای اثبات خود در سطوح حرفه ای و کارزار اجتماع مجبور به رقابتی تنگاتنگ با هم باشیم چه بسا می توانستیم انرژی و زمان بیشتری را صرف شناخت خود و دیگران کنیم. ما انسان ها موجوداتی قابل تقلیل به تعدادی نماینده که بتوانند بیانگر موجودیت ما باشند، نیستیم. تبدیل انسان ها به یک سری داده های خام آماری و یا اعداد و ارقام تنها سبب می شود که ما از هر چیز با ارزش و گرانبهایی که در این جهان وجود دارند غافل شویم ما باید آگاه تر عمل کنیم و کوشش کنیم با یک دیگر بیشتر ارتباط برقرار کنیم آن هم بی واسطه. همچنین باید زمام امور زندگی مان را خود به دست بگیریم و خود را بی نیاز از هر گونه نماینده و یا واسطه ای کنیم.



فرمانبرداری کورکورانه و همه گیر است. اطلاع رسانی، آموزش و بحث و گفتگو به تنهایی نمی توانند این مشکل را از میان بردارند. تا زمانی که به این ایده ها جامع عمل نپوشانیم نمی توانیم امید به تغییری همه جانبه و اساسی داشته باشیم.

بسیاری از افراد ترجیح می دهند از بحث های تئوری محض اجتناب کنند اما زمانی که قضیه سود مالی به میان می آید و وقتی این افراد می بینند که از اختلافات میان دو طرف می توانند نفعی ببرند آن وقت است که سریع وارد معرکه شده و موضع گیری می کنند. ما لزوما نباید با هم اتفاق نظر داشته باشیم. ما نیازمند این نیستیم که به درکی یکسان از جهان پیرامون مان برسیم و یا این که مسیر یکسانی را برای رسیدن به مقصدی خاص طی کنیم. فقط همین کافی خواهد بود که جرات قدم گذاشتن در مسیرهای متفاوت را داشته باشیم.



مشکل اساسی کنترل است

اگر ارتش بیگانه ای به مرز و بوم ما تعرض کند، درخت ها را از بین ببرد، رودخانه ها را آلوده کند و فرزندانمان را وادار به فرمانبرداری کند چه کسی به مبارزه و دفاع از سرزمینش برخواهد خواست؟ اما حالا زمانی که دولت همان بلاها را بر سرمان می آورد، میهن پرستان متعصب، کورکورانه به حمایت از دولت پرداخته و نه تنها سرمایه شان بلکه فرزندانشان را هم تسلیم می کنند. مرزها نمی توانند از ما حفاظت کنند بلکه تنها ما را از هم دور می کنند و ما را سرگرم تنش های بی خود و بی جهت کرده و از تفاوت ها و مشکلات واقعی غافل می کنند. حتی دموکرات ترین دولت ها هم بر همین تفاوت ها و اختلافات غیر واقعی میان ملت ها برپا شده اند. در آتن پایتخت یونان باستان، محل پیدایش دموکراسی، تنها کسر کوچکی از مردم در زمره سیاستمداران قرار داشتند. پدران و پایه گذاران دموکراسی مدرن خود برندگان بسیاری را در اختیار داشتند مسایل مربوط به حقوق شهروندی در امریکا همچنان پررنگ بوده که زندگی میلیون ها نفر را تحت شعاع قرار داده است ایده آل رهایی بخش این است که این فاصله ها و مرزها برچیده شوند تا اینکه روزی تمامی جهان یکی شده و به تمامیتی دموکراتیک بدل شود اما مساله اینجاست که نابرابری در عمق چنین پروژه هایی قرار دارد. در سطوح مختلف جوامع امروزی هزاران مرز ناپیدا و کوچکی وجود دارند که بین ما فاصله ایجاد کرده و به قرارگیری ما در دو دسته مقتدر و بی قدرت می انجامد:

ایستگاه های بازرسی، رتبه اعتبار مالی، کلمات عبور برای دسترسی به پایگاه های اطلاعات، توان خرید و غیره. ما نیازمند گونه دیگری از حس تعلق هستیم که مبتنی بر اصل حذف و محرومیت فرد و یا گروهی نباشد و سبب تمرکز قدرت در دست عده ای خاص و مشروعیت شان نشود و این که حس همدلی فقط مختص اجتماعات محدودی نباشد.



مشکل از مرزبندی است

نشانه های یک رابطه سود جویانه چیست؟ آدم متجاوز و سود جو بر آن خواهد بود که بر امور زندگی و تک تک شما مسلط شده و تفکر خود را به شما دیکته کرده و دسترسی شما را به منابع اطلاعات محدود کرده تا زمام امور زندگی شما را به دست خود گیرد. او از هیچ تعرض، اعمال خشونت و تهدیدی علیه شما کوتاهی نکرده و شما را همیشه در وضعیتی از وابستگی و عدم استقلال فردی نگاه داشته و همواره تمامی کارهای شما را زیر نظر خواهد داشت این در واقع همانا تعریف دقیق افراد سود جو و متجاوز است اما با این حال عملکرد سازمان هایی همچون «آی آر اس» (اداره مالیات و درآمد سرانه داخلی) و یا «ان اس ای» (سازمان امنیت ملی امریکا) و بسیاری دیگر از موسسات مسلط بر جوامع نیز در همین زمره قرار می گیرد. در واقع شالوده تمامی این نظام ها بر این تفکر و اصل استوار است که نوع بشر همواره نیازمند کنترل و هدایت و رهبری است. هر چه مقیاس نابرابری های تحمیل شده بر ما بزرگ تر باشد به دنبال آن اعمال قدرت و کنترل بیشتری هم برای دوامشان نیاز خواهد بود. در یک سر این زنجیره، قدرت و کنترل به بی رحمانه ترین نوع ممکن آن برضد فرد و یا گروهی خاص اعمال می شود: هدف گیری افراد با هوایما های بی سرنشین، گروه های ضربت، سلول های انفرادی و تبعیض نژادی و در سر دیگر آن رد پای چنین اعمال وحشیانه ای را که در بسیاری از موارد کاملاً نامحسوس هستند، می توان در زیر ساخت های جوامع یافت: معادلاتی که نقش بسزایی در زمینه های متعدد ایفا می کنند همچون تخصیص اعتبار، تعیین میزان حق بیمه و در زمینه گردآوری اطلاعات آماری و تبدیل آن ها به پروژهای شهری، بازسازی بناهای باستانی و همچنین ساختارهای رسانه های اجتماعی سازمان امنیت ملی عملکرد ما را در فضای مجازی تحت نظر می گیرد البته این کنترل و نظارت بیشتر بر الگوریتم هایی اعمال می شود که تعیین کننده میزان دسترسی ما به منابع اطلاعاتی در فضای مجازی است. زمانی که موقعیت های بی شمار زندگی به سیستمی متشکل از صفر و یک با امکانات و قابلیت هایی بس محدودتر تقلیل می یابند دیگر میان این نظامی که بدان خو گرفته ایم و ایده زندگی ایده الی که در سر می پروراندیم هیچ تنش و اصطکاکی به وجود نخواهد آمد این البته بدان دلیل نخواهد بود که به آزادی تمام و کمال رسیده ایم، برعکس معنایش این است که ما تیشه به ریشه خودمان زده ایم و خود خواسته در مسیری که به سلب کامل آزادی مان می انجامد قدم نهاده ایم. آزادی این نیست که از میان گزیده های موجود یکی را برگزینیم بلکه آزادی واقعی آن زمانی است که به طرح سوال پردازیم.



سر آغاز مشکلات هیرارشی است

مکانیسم های متعددی برای اعمال نابرابری ها وجود دارند بعضی از این ها ارتباطی تنگاتنگ با نظام های متمرکز همچون دستگاه قضا دارند و برخی دیگر می توانند به شیوه ای غیررسمی عمل کنند همچون مسائل مربوط به جنسیت و برخی شبکه های که از گروهی خاص حمایت کرده و اعضایشان پیرو یک خط فکری هستند. برخی از این مکانیسم ها امروزه دیگر اعتبار خود کاملاً را از دست داده اند اگر چه در طی قرن ها ساز و کار و شالوده ای غیر از آن را برای جوامع انسانی نمی توان متصور شد. در عصر حاضر به ندرت می توان فردی را یافت که همچنان به حق الهی و مطلق پادشاهان باور داشته باشد. با این حال هنوز هم افرادی هستند که آن قدر این تفکر در درونشان ریشه دوانده و بر آنها مسلط شده که زندگی را بدون آن نمی توانند تصور کنند. چه کسی می تواند جهانی عاری از حقوق تملک و مالکیت را در ذهن مجسم کند؟ اگر چه این ساز و کارهای اجتماعی بر حقیقت زندگی ما مسلط شده اند اما این بدان معنا نیست که ما را از آن ها گریزی نیست. امروزه وجود ملاکان و مدیران اجرایی همانند وجود پادشاهان و امپراطوران دیگر پدیده ای طبیعی، لازم و یا حتی سودمند به شمار نمی آید. تمامی این ساز و کارها به پشتوانه و از تاثیر متقابل یک دیگر بسط پیدا کرده و در جوامع کنونی ریشه دوانده اند. به عنوان نمونه نمی توان تاریخ نژادپرستی را از تاریخ سرمایه داری تفکیک کرد. اگر پدیده ای چون استعمارگری و برده داری و یا خطوط مربوط به مسائل نژادپرستی وجود نداشتند هیچ یک از این فجایع تاریخی به وقوع نمی پیوستند. پدیده نژادپرستی موضوعی است که تبعیض و نابرابری های مشهود در میان قشر کارگر را پدید آورده و متأسفانه هنوز هم تنها عامل تعیین کننده بر این اصل هستند که چه کسانی راهی زندان ها شده و یا ساکن مناطق محروم و فقیر نشین جوامع امروزی هستند. همچنین در نبود زیر ساخت های دولت مدارانه و دیگر اشکال هیرارشی، تعصبات فردی هیچگاه به تسلط و برتری سیستماتیک نژاد سفید پوست نمی انجامید. تکیه زدن یک فرد سیاه پوست به کرسی ریاست جمهوری نه تنها نمی تواند آغازگر تغییری باشد بلکه فقط به تثبیت و استقرار کامل این نابرابری ها کمک خواهد کرد هدف است که وسیله را توجیه می کند.

به عبارتی دیگر فکر می کنید چه کسانی مورد آزار و اذیت پلیس قرار می گیرند؟ فکر می کنید چه کسانی به زندان فرستاده می شوند؟ فکر می کنید چه کسانی محکوم به دست و پنجه نرم کردن با فقر هستند؟ بسیار ساده انگارانه خواهد بود اگر در جامعه ای مبتنی بر هیرارشی در پی برابری و عدالت باشیم. بله می توانیم ورق هایمان را بر بزنییم ولی خوب مساله این است که ورق ها همان ورق ها هستند.

